

## من گنجشک نیستم

۴



■ نویسنده:  
مصطفی مستور  
■ انتشارات: نشر مرکز  
■ آخرین چاپ: ۱۴۰۰  
■ صفحه: ۱۰۴

داستان کتاب در یک تیمارستان روانی می‌گذرد و در هر بخش به وضعیت و حالات یکی از بیماران تیمارستان پرداخته می‌شود. راوی اول شخص خودش یکی از بیماران این تیمارستان است. «من گنجشک نیستم» یک رمان واقع‌گراست. داستان در بیست بخش رقم می‌خورد. زاویه دید این داستان اول شخص است. می‌توان گفت زبان داستان به زبانی ساده و صریح میل می‌کند. زمان‌هایی که راوی دچار تشنج می‌شود، مستور زبان ساده روایت را به زبانی جنون‌زده تغییر می‌دهد.

## سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار

۵



■ نویسنده:  
مصطفی مستور  
■ انتشارات: نشر مرکز  
■ آخرین چاپ: ۱۴۰۰  
■ صفحه: ۱۲۴

«سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار» ماجرای سه روز از زندگی یک خواهر و برادر است. مستور پیش از این شخصیت نگار را در یکی از اپیزودهای کتاب «استخوان خوک و دست‌های جذامی» هم معرفی کرده بود. این رمان در فضای تهران امروز می‌گذرد و سفری به لایه‌های زیرین جامعه امروز پایتخت‌نشین دارد.

## معسومیت

۶



■ نویسنده:  
مصطفی مستور  
■ انتشارات: نشر مرکز  
■ آخرین چاپ: ۱۴۰۰  
■ صفحه: ۱۹۲

«معسومیت» آخرین اثر داستانی مستور است. «معسومیت» روایت‌گر یک زمستان طولانی از زندگی یک جوان خسته، کلافه و البته جست‌وجوگر است که عشق به سینما را از پدرش ارث برده و دیدار تصادفی دوستی قدیمی، او را از کارگری در کارواش به نویسندگی در رادیو رسانده است. نویسنده‌ای که البته استاد غلط نوشتن کلمات و نادیده گرفتن قواعد املائی است. سراسر رمان از عنوان تا پاراگراف آخر، پر از غلط‌های املائی راوی است.

آدم‌های عادی هستند، اما زبان و تفکر شعرگونه دارند.

در داستان‌های مستور یک‌سری مولفه تکراری وجود دارد، گویا جهان نویسنده ثابت است؛ او درباره عشق، انسان، مرگ و ایمان می‌اندیشد و می‌نویسد. او گاه سرزمینی می‌سازد سرد، ناامید و خاکستری شبیه دنیای کافکا، اما برای پرکردن این خلأ اکسیری جز عشق سراغ ندارد؛ زیرا آدم‌های قصه او با اینکه دست از ایدئولوژی و اصول خود برنمی‌دارند، اغلب به هدف نمی‌رسند؛ پس برای رهایی فقط خود را به دامن رابطه‌ای گرم می‌اندازند. ردپای فلسفه اگزیستانسیالیسم را در رمان‌های مستور به وفور می‌توان یافت؛ او از نوجوانی علاقه‌مند به فلسفه بوده و تسلط کافی بر انواع نظریات دارد. در تفکر اگزیستانسیالیستی هر فرد باید جداگانه هویت خود را پیدا کند و هویتش در جامعه شکل نمی‌گیرد. اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند بین انسان و دنیا رابطه‌ای شکل می‌گیرد، که اگر انسان با دنیا درگیری نداشت و به زندگی عادی روزمره راضی بود پوچی وجود ندارد؛ اگر این دو عنصر در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند، برای انسان پرسش پیش می‌آید چرا و این جهان برای چیست. اینجاست که مفهوم پوچی پدید می‌آید. این عقیده در داستان‌های مستور از زبان شخصیت‌ها بارها و بارها بازگو شده است. فلسفه اگزیستانسیالیسم او مبتنی بر وجود خدا نیز هست. انسان‌های مستوری به جایگاه خود در جهان و ارتباط یا عدم ارتباطشان با خدا نیز فکر می‌کنند. در همین جا نویسنده به نقش ایمان می‌پردازد، او می‌خواهد ثابت کند اگر خدایی در جهان هست، به قدری فراتر از عقل انسان زمینی است که اثبات آن غیرممکن است، دست‌کم فعلا و بنابراین چاره‌ای نداریم جز اینکه به عالم غیب ایمان بیاوریم، همان‌طور که در «روی ماه خدا را ببوس» می‌گوید: «نگه داشتن بادبادک در آن بالا از هوا کردن آن سخت‌تر است... هر کس روزنه‌ای است به سوی خداوند اگر اندوهناک شود، اگر به شدت اندوهناک شود...»

بیش از دو دهه از حضور مصطفی مستور در ادبیات معاصر می‌گذرد. او از همان اولین کتابش خودش را ثابت کرده بود، و حالا با بیش از بیست اثر در حوزه داستان و شعر و نمایش‌نامه، نویسنده‌ای است که هر اثر جدیدش برای خواننده‌های پرطرفدارش، «انتظار» و «کشف دنیای تازه‌ای» است. رضا امیرخانی با تقسیم‌بندی آثار مستور به چند دسته، می‌گوید: «یکی از نقدهای رایج نقد فرمالیستی نوشته‌های مستور است، درحالی‌که من معتقدم به آثار او باید از منظر محتوایی پرداخت.» منتقدان معتقدند تأثیر کیشلوفسکی و بیش از آن ریموند کارور در نوشته‌های مصطفی مستور زیاد است. اما امیرخانی این نظر را رد می‌کند و می‌گوید: «اگر قرار باشد مستور را تحت‌تأثیر هنرمندی بدانیم، آن شخص بیشتر کیشلوفسکی است تا کارور. او فقط در ساخت فضا از کارور متأثر بوده و دید و نگاهش کاروری نیست.» امیرخانی می‌گوید: «اول باید مستور را بشناسیم، بعد سراغ نقد آثارش برویم، ما چاره‌ای نداریم جز اینکه او را جزو «فیدئیسیم‌ها» بدانیم؛ زیرا او اولاً خدا باور است و ثانیاً سواش این است که آیا خدا وجود دارد؟» امیرخانی ضمن تفکیک داستان دینی و مذهبی، داستان‌های مستور را دینی می‌داند، نه مذهبی؛ زیرا داستان مذهبی‌المان‌های مذهبی دارد، مثل عاشورا.

نویسنده‌ای و اصولاً روایت‌گری کرد، این بود که؛ در احوال آدم‌ها دقیق می‌شد و حتی در غیاب دوستانش افعال و رفتار احتمالی آنها را در آن ساعات و لحظات تصور و تخیل می‌کرد. این‌گونه شد که از ده‌سالگی علاقه‌مند به کتاب خواندن شد و بیشتر پولش را صرف خرید کتاب می‌کرد و البته پدرش مخالفتی با این قضیه نداشت. در شانزده‌سالگی به ادبیات عرب و فلسفه توجه نشان داد و در ادامه به خواندن حافظ، سعدی و سهراب سپهری روی آورد. پس از آن همیشه و حتی در خوابگاه دانشجویی بیش از هر چیز و هر کس با کتاب‌های (به‌قول خودش) منفرقه مأنوس بود و بیشتر و بیشتر از رشته تحصیلی و آدم‌های اطرافش جدا می‌شد.

مصطفی مستور به هنرهای نمایشی نیز علاقه دارد. او دو نمایش‌نامه با نام‌های «دویدن در میدان تاریک مین» و «پیاده‌روی در ماه» نوشته است و مدتی نیز دنبال فیلم‌سازی رفت، اما به گفته خودش متوجه شد این‌همه زحمت و هزینه برای ساخت یک فیلم چند دقیقه‌ای فایده‌ای ندارد و چندان که باید در جامعه تأثیر نمی‌گذارد، اما ادبیات ظرفیت بی‌ظنیری دارد برای ارائه آنچه در ذهن آدمی می‌گذرد؛ به قول کیشلوفسکی سینما چون فیزیکی و تصویری است چنین امکاناتی ندارد.

او به فیلم‌ساز مشهور لهستانی (سازنده سه‌گانه قرمز، سفید، آبی) «کریستف کیشلوفسکی» علاقه فراوانی دارد و کتاب «سرشت و سرنوشت» تألیف مونیکا مور را که درباره آثار این سینماگر است ترجمه کرد، همچنین یک مجموعه نقد نیز بر آثار کیشلوفسکی منتشر کرده است.

سایر آثار ترجمه او کتاب‌های «ریموند کارور» داستان‌نویس مشهور آمریکایی است که داستان کوتاه‌های او شهرت دارد. از جمله فیلم، صمیمیت، تلفن بی‌موقع و... آثار پژوهشی مستور شامل «مبانی داستان کوتاه» و «پرسه در حوالی زندگی» (یادداشت‌هایی بر عکس‌های عکاسان) است. او همچنین دو مجموعه شعر را با عنوان «دست‌های بوی نور می‌دهند» در سال ۱۳۹۰ و «گره همسایه» سال ۱۳۹۵ در نشر مرکز چاپ و منتشر کرد. اصلاً از قلمی که «روی ماه خداوند را ببوس» آفریده، دریغ است اگر شعر ننویسد.

مضمون و محتوای اغلب داستان‌های مستور «عشق» است. او به عشق نگاه خود را دارد و شاید بازسازی این مفهوم در آثارش، جوری که داستان‌هایش بر چسب سانسنامانالیستی به خود نگیرد، موجب شد طیف بسیاری از خواننده‌ها را به سمت خود و داستان‌هایش بکشاند. چاپ‌های دورقمی کتاب‌هایش این را تأیید می‌کند. عشق در کتاب‌های مستور اندکی دور از دسترس و رمانتیک است به یک معنا مستور، عشق را در «فصل» و «وصل» می‌داند. در «من گنجشک نیستم» می‌نویسد عشق تا ابد در ذهن می‌ماند و قابل فراموش کردن نیست. همین نگاه عاشقانه و شاعرانه است که ادامه یافته و به مقوله خداوند و وجود جان هستی رسیده است. پرسش شخصیت‌های مستور این است: آیا خدا وجود دارد؟ و اگر وجود دارد پس این‌همه بی‌عدالتی، بیماری فقر و غیره برای چیست؟

تنهایی انسان به شکلی استعاری از دیگر موضوعاتی است که دستمایه داستان‌های مستور قرار گرفته است. اغلب انسان‌های مستور نوعی زیست و تفکر شاعرانه دارند و اگر چه در موقعیت‌های متفاوتی قرار می‌گیرند و اصولاً

مستور درباره عشق، انسان، مرگ و ایمان می‌اندیشد و می‌نویسد. او گاه سرزمینی می‌سازد سرد، ناامید و خاکستری شبیه دنیای کافکا، اما برای پرکردن این خلأ اکسیری جز عشق سراغ ندارد؛ زیرا آدم‌های قصه او با اینکه دست از ایدئولوژی و اصول خود برنمی‌دارند، اغلب به هدف نمی‌رسند؛ پس برای رهایی فقط خود را به دامن رابطه‌ای گرم می‌اندازند. ردپای فلسفه اگزیستانسیالیسم را در رمان‌های مستور به وفور می‌توان یافت؛ او از نوجوانی علاقه‌مند به فلسفه بوده و تسلط کافی بر انواع نظریات دارد